



<http://www.arianafghanistan.com>



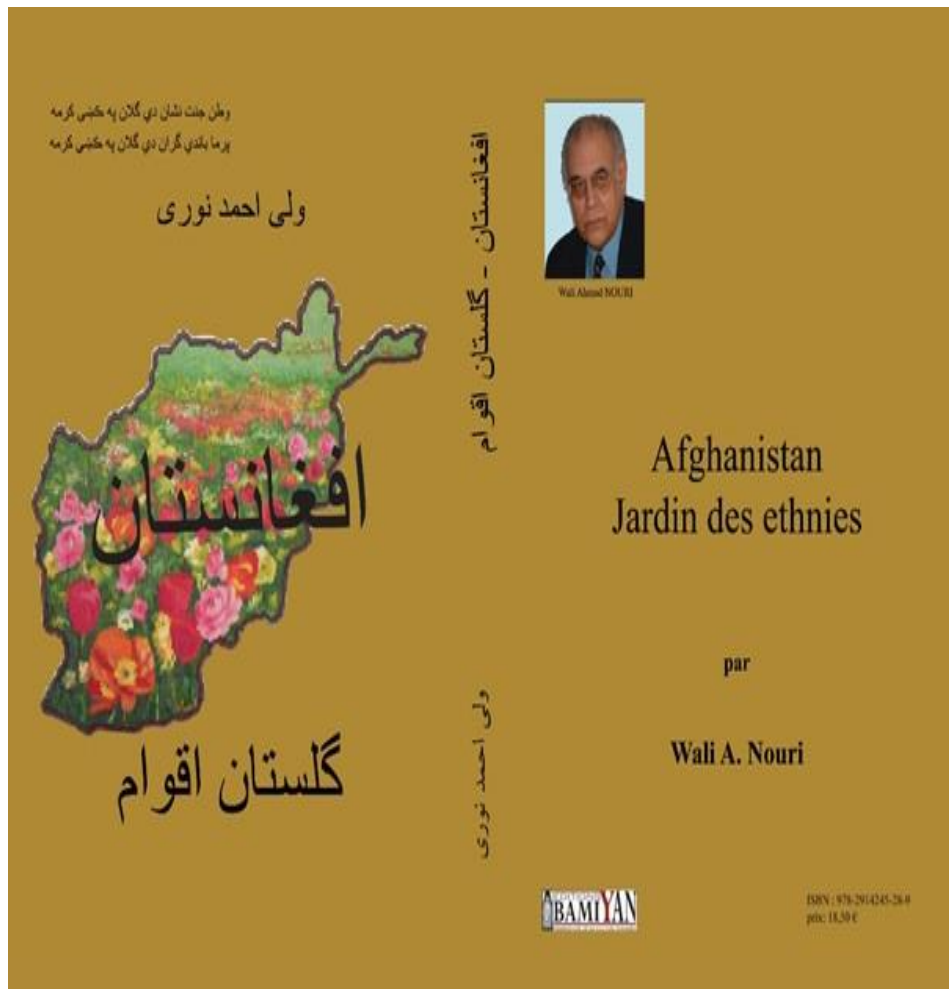
۲۰۱۸/۱۲/۰۶

ولی احمد نوری

افغانستان گلستان اقوام

قسمت چهل و چهارم

بخش اول



افغانستان گلستان اقوام



قسمت چهل و پنجم

بخش اول

افغانستان، افغان و افغانستانی

و فرازهایی از نوشته های انجنیر معروفی

از

محمد اعظم سیستانی

دسمبر ۲۰۰۵

د افغان په ننگ می وترله توره

ننگیالی د زمانی خوشحال ختک یم

تقدیم

به عناصر ملیگرای افغان افغانستان

دو دانشمند افغان، یکی میر محمد صدیق فرهنگ در کتاب "افغانستان در پنج قرن اخیر" و دیگری داکتر جاوید در رساله "اوستا" در ارتباط به قدمت رسمی نام افغانستان نکاتی نوشته اند. فرهنگ در جلد اول تاریخ خود در ارتباط به نخستین معاهده انگلیس و ایران علیه افغانستان متذکر میگردد که در جنوری ۱۸۰۱ معاهده اتحاد انگلیس و ایران علیه فرانسه و افغانستان امضاء گردید و در مواد دوم و سوم و چهارم آن معاهده، کلمه افغانستان در پهلوی کلمه "پادشاه" آمده است. فرهنگ توجه خواننده را به این نکته جلب می کند که در معاهده مذکور «برای بار اول کلمه افغانستان به عنوان نام رسمی کشور که در گذشته به نام های دیگر یاد می شد به کار رفته است.»^(۱)، اما دکتور جاوید بر این پا فشاری دارد که در آن قرارداد کلمه افغانستان به کار نرفته، بلکه

۱- فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ص ۱۹۴

"خاک افغان" یا "سرزمین افغان" گفته شده است.^(۱) به عقیده داکتر جاوید کلمه افغانستان به طور رسمی بعد از تجاوز نخستین انگلیس بر افغانستان و در معاهده مورخ ۷ می ۱۸۳۹ بین شاه شجاع و مکتانن نماینده گورنر جنرال هند در قندهار ذکر شده و گویا از آن ببعد افغانستان نام رسمی کشور ما شده و قبل از آن این نام رسمیت نداشته است.^(۲) ولی مرحوم داکتر جاوید ننوخته اند که نام "خراسان" در چه زمانی و در کدام مقوله و معاهده ای بین المللی نام رسمی سرزمین افغانستان بوده است؟ تا آغاز قرن ۱۹ که انگلیس ها برای حفظ سرحدات هندوستان از ترس پیشروی روس ها به سوی آبهای گرم، به امضای معاهدات دو جانبه سیاسی ابتدا با ایران در (۱۸۰۱) و سپس بابا رنجیت سنگ زعیم پنجاب در (۱۸۰۹) و بعد با شاه شجاع سدوزائی در (۱۹۰۹) مبادرت ورزیدند، در تمام این معاهدات از زمامداران سرزمین ما به عنوان پادشاه افغانستان نام برده شده، نه پادشاه خراسان و قبل از قرن ۱۹ نیز در هیچ زمانی و هیچ رویدادی، پیمانی به نظر نمی رسد که زمامداران کشور ما با کشورهای همسایه به امضاء رسانده باشد و در آن نام رسمی برای کشور ما "خراسان" تذکر داده شده باشد.

نام آریانا نیز برای کشور ما در کدام سند رسمی مسجل نشده است، بلکه صرف بنا بر نگارشات جغرافیانگاران یونانی مثل استرابون و آریان و بطلموس بر قلمروی اطلاق میشده که ساحه آن بسیار وسیع تر از قلمرو امروزی افغانستان است. به هر حال نام های تاریخی نیز مثل بسیاری از پدیده های اجتماعی از سوی انسانها وضع می شود، به تدریج کشور شمول و یا جهان شمول می گردد و یا برعکس رو به زوال می گذارد و متروک می گردد، بدون آنکه نقشی در بالا بردن سطح شعور اجتماعی و یا رشد اقتصادی و فرهنگی انسان ها داشته باشد. مگر نام هایی که از یک کتله بشری نمایندگی می کند، یا هویت قومی گروهی از جوامع بشری را با خود حمل می نماید، معمولاً تا زمانی دوام می آورد که آن کتله بشری زنده و پویا باشد. یعنی سطح تکامل اجتماعی شان تا آن حد بالا رفته باشد که برای موجودیت خود به ایجاد حاکمیت ملی یا دولتی نایل شده باشند.

افغانستان و نام آن نیز از همین مقوله است. نام "افغانستان" قرن ها پیش از تأسیس دولت معاصر افغانستان در ۱۷۴۷، معروف بوده است. این نام به طور مشخص در زمان حکمرانی ملوک گرت یا (گُرد) هرات در نیمه قرن هفتم هجری بر سرزمینی اطلاق می شد که از وادی فراه آغاز می گردید و به استقامت جنوب و جنوب شرق تا کوه های سلیمان در وزیرستان و کناره های رود اتک امتداد می یافت.^(۳) سیفی هروی در ارتباط به احیاء مجدد هرات می نویسد که: در سنه ۶۳۴ هـ ق = ۱۲۳۶ میلادی خان بزرگ، اوکتای قا آن، فرمود تا هرات را احیاء کنند و عده ئی از اسپران را که بعد از نخستین بار تسخیر هرات در ۶۱۸ هجری = ۱۲۲۱ میلادی از آن شهر کوچانده بودند باز گردانند، دیدند که در پیرامون ویرانه های شهر تقریباً نه روستائی ای بود و نه حیوان کاری برای زراعت و «جوی ها انباشته شده است.» و بدین سبب نخستین ساکنان هرات ناچار خود به جای گاو، گاو آهن و خیش می کشیدند. قرار بر این شده بود که هر مرد ساکن هرات سه من گندم (= ۷۰۰، ۳ کیلوگرام) در پنجاه "کوتک خاک" بکارد و از برکه و حوض آبش دهد.^(۴) و به امر قستای شحنة جدید مغول «هنگام زرع از وضع و شریف دو جوغ (جوغ) می کشیدند و دیگری معیاد راست می داشت و بدین نوع زمین را شدیار می کردند و تخم می پاشیدند و پنبه می کاشتند و چون ارتفاع انتفاع گرفتند و پنبه برداشتند، بیست مرد تناور را که در سرعت سیران بر طیران طیور مبادرت گرفتندی، هر یک با پشتواره بیست من پنبه به "افغانستان" فرستادند تا از آنجا دراز دنبال (گاو) و ادوات دهقتت آوردند.

این روایت به وضوح موقعیت افغانستان را در جنوب نزدیک هرات نشان میدهد و اگر این افراد توانائی انتقال بیست من پنبه را تا دو صد کیلومتر داشته بوده باشند، این فاصله تا مرز فراه می رسد. پس معلوم می شود که در عهد سیفی، افغانستان و افغان

^۱- پوهاند داکتر احمد جاوید، ص ۱۱۴

^۲- رساله اوستا - پوهاند داکتر احمد جاوید، ص ۱۲۸

- تاریخنامه هرات تألیف سیفی هروی ۱۶۸ - ۱۶۹^۴

^۵- تاریخنامه هرات تألیف سیفی هروی صفحات ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۶۹ - ۱۸۶ و غیده صفحات

به قبایل مسکون در فراه و هلمند تا قندهار را می گفته اند. ولی از مطالب دیگر تاریخنامه "سیفی" بر می آید که قلمرو افغانستان آن روزگار در جنوب شرق تا کوه های سلیمان و رود اتک می رسیده است.

هنگامی که احمد شاه درانی بنای دولت مستقل افغانستان را می گذاشت، برایش این بسیار مهم بود که او بنیاد دولت مستقلی را اساس گذارد که دیگر مردم افغانستان حاکم بر سرنوشت خویش باشند و به هیچ قدرت یا دولت دیگری منبعده باج و خراجی نپردازند. نه اینکه قلمرو پادشاهی او باید حتماً افغانستان نامیده شود یا حتماً خراسان. و اما چگونه ممکن است که سران اقوام جرگه کنند و مدت نه روز برای انتخاب یک زعیم از میان اقوام متنوع به گفت و گو و کنکاش بنشینند، ولی آخر ندانند که این زعیم بر کدام قلمرو و یا چه سرزمینی فرمان براند؟

پرواضح است که هنگام انتخاب احمدشاه به پادشاهی، برایش به عنوان پادشاه افغانستان، دعا خوانده شده و از سوی اعضای جرگه تبریک و تهنیت گفته شده است. عدم موجودیت فرمانی مبنی بر فیصله جرگه مشران قبایل در این خصوص، دلیل آن شده نمی تواند که نام کشور از توجه شخص احمدشاه و رجال و سران اقوام سهیم در جرگه انتخاب پادشاه، به دور مانده باشد. آنچه این منطق را تقویت می کند این است که مرکز اقتصادی و تجارت افغانستان آنوقت، شهر قندهار بر سر شاهراه تجارته خراسان و هندوستان قرار گرفته بود و احمد شاه درانی نیز در شهر قندهار که مرکز اقتصادی و اداری افغانستان آن روز بود، بر تخت پادشاهی جلوس نمود. و هیچ تردیدی وجود ندارد که احمد شاه درانی هنگام انتخاب و جلوسش به تخت شاهی، به نام پادشاه افغانستان خوانده شده است و نه به نام پادشاه خراسان. زیرا احمد شاه خود می دانست که خراسان خیلی بزرگتر از قلمروی است که او به عنوان پادشاه در برابر مردم سوگند وفاداری یاد کرده بود. و چون نام افغانستان در نزد مردم و سران اقوام و رجال آن زمان یک نام قبول شده و معروف بود، لهذا با توسعه قلمرو و سلطنت درانی، این نام (افغانستان) بر تمام قلمرو حکومت احمدشاه درانی اطلاق شده رفت. از این است که احمدشاه درانی در دوران حیات خود هیچگونه حکمی صادر ننمود که مردم باید صرف از کشور و قلمرو حاکمیت او به نام افغانستان یاد کنند. فیض محمد کاتب هزاره در مورد وجه تسمیه افغانستان می نگارد:

«این مملکت... در زمان اعلاحضرت (اعلیحضرت) احمد شاه که بعد از انقراض اعلاحضرت (اعلیحضرت) نادرشاه در سال ۱۷۴۷ میلادی مطابق ۱۱۶۰ هجری بر اریکه سلطنت جلوس نمود زیاد تر موسوم به "افغانستان" شد و اظهر اینکه به اعتبار کثرت و انبوهی مردم "افغان" که در این مملکت ساکن و متوطنند، به زیادت لفظ "ستان" در اخیر افغان به "افغانستان" نامزد گردیده است.»^(۱)

به نظر می رسد که احمد شاه درانی پس از آنکه مشهد و نیشاپور و تون و طبس و قاین را در ۱۷۵۰ و ۱۷۵۱م فتح و ضمیمه قلمرو افغانی نمود، از به کار بردن نام خراسان به عنوان قلمرو حاکمیت او بدش نمی آمده و بیجا نیست که محمودالحسینی منشی دربار او در تاریخ احمدشاهی او را پادشاه خراسان خوانده است. خراسان غربی که مرکز آن نیشاپور بوده است از روزگاران قدیم تا کنون جزئی از قلمرو ایران بوده و امروز هم به همین نام مسمی است. فقط در عهد احمدشاه درانی از ۱۷۵۰ بیعد تا عهد زمانشاه یعنی ۱۸۰۰ میلادی برای مدت پنجاه سال جزو امپراتوری درانی قرار گرفت، ولی از آغاز قرن نهم دوباره به کشور ایران ملحق گشت. با شرح مطالب بالا معلوم شد که افغانستان بخش عمده خراسان تاریخی بوده است که امروز فقط دو بخش آن در افغانستان و یک بخش آن در ایران و یک بخش آن در ترکمنستان، ازبکستان و تاجیکستان قرار دارد.

۱- سراج التواریخ جلد ۱ و ۲ ص ۳

برخی از بیماران سیاسی در طی سال های اخیر (بخصوص از دهه ۹۰ قرن قبل ببعد) طرح تغییر نام کشور را به عنوان "خراسان" به میان کشیدند و باری در نشرات برونمرزی نیز آنرا با آب و تابی عنوان نمودند که خوشبختانه مورد استقبال مردم چیز فهم و هوادار وحدت ملی افغانستان قرار نگرفت، زیرا می دانستند که هدف چنین طرح هایی اساساً تجزیه کشور است و به سود دشمنان افغانستان، که هرگز چنین مبادا!

نویسنده ژرفنگر افغان آقای انجنیر خلیل الله معروفی در مقالته ممتع زیر نام: "افغان"، "افغانی"، "افغانستانی" (بخش چهارم) می نگارد که :

« . . . یک حلقه خاص از افغانان خارج از افغانستان، که تعلیم یافته و باصطلاح روشنفکر هم هستند، دانسته یا ندانسته زیر تاثیر بیگانگان کینه توز و فتنه انگیز رفته و چنین مسایل را دامن میزنند. اینان غمین اند و ماتم میکنند که از قرن هژدهم به بعد، افرادی از قوم پشتون و به زعم غلط ایشان "قوم پشتون" بر افغانستان حکمروائی کرده اند، اما باکی ندارند و چرت شان خراب نمیشود، که تنها از ظهور اسلام بدینسو، اعراب، خاندان های ترک نژاد (غزنوی و سلجوقی)، مغولان، تیمور و احفادش و تیموریان هند، بیشتر از هشت قرن بر این سرزمین حکم چلانده اند. اینان اصلاً دل خوش ندارند که بر ویرانه های خراسان، کشوری به نام "افغانستان" سر بلند کرد، که خدایش همیشه سربلند دارد! اینان شاید آرزو میکردند، که کاش این وطن خاک بدهن بدخواهان افغانستان در حال تجزیه و زیر سیطره فارس صفوی و شیبانیان ماوراء النهر و هند بابری می بود، هرگز مستقل نمیگشت و تمامیت ارضی نمی یافت. اینان دیده ندارند و تحمل کرده نمیتوانند، که فردی از قوم پشتون، که مانند اقوام دیگر کشور، یک قوم شریف و اصیل این سرزمین است، کشوری را بنیاد نهاد. اگر اینطور نیست پس چرا بخود نبالیم، که فردی از باشندگان اصیل این خطه پاک، قد علم کرد و دولت مستقلی را تشکیل داد؟ چرا افتخار نکنیم که احمدشاه درانی که کاملاً برحق «احمدشاه بابای کبیر» لقب گرفته از قلزم خرابه های خراسان و از اجزای مجزای آن، کشوری ساخت، که امروز به نام "افغانستان" یاد میگردد، که بفرموده جناب محمد سعید فیضی، "نام و بقایش مستدام باد!"، بلی، باید افتخار کنیم که در این سرزمین افتخار آفرین، پس از دوصد و پنجاه سال اضمحلال و تجزیه و تسلط غیر، بالاخره مردی پیداشد، بلی مردی پیداشد و کشور مستقلی را تأسیس کرد و حدود و ثغور طبیعی برایش داد.

در جایی خوانده بودم که یک مؤرخ نامدار غرب زمین، برخاستن افغانستان را از خرابه زار خراسان "معجزه تاریخ" خوانده بود. به پا خاستن یک کشور مستقل و مقتدر از عظام رمیم خراسان، واقعاً معجزه و درخور هرگونه شکر گزاری و سپاس است. اگر احمد شاه بابای ابدالی از یکی از اقوام دیگر این وطن مقدس برمخاست و نام کشور ما مثلاً ترکستان یا هزارستان و یا تاجیکستان می بود، آیا باز هم این غال مغال (قال مقال) و قیل و قال و واویلا وجود میداشت؟ گمان نکنم جواب منست. تمام هیاهو و داد و فریاد و علائقی که پس از فروپاشی سلطنت خاندان محمدزائی در وطن ما موج میزند و مود روز گشته، فقط از همان یک عقده عمیق و از نگاه بد بین ایشان "زخم ناسور تاریخی" برخاسته.^(۷)

و اما در همینجا میخواهم خاطر نشان سازم که نام افغانستان چه از ۱۷۴۷ گذاشته شده باشد و چه از ۱۸۰۱، و چه از ۱۸۳۹ به بعد رسمیت یافته باشد، نکته بسیار مهم اینست که این نام امروزه در جهان و نقشه دنیا و نزد مجامع بین المللی یک نام پذیرفته شده و مسجل شده است و به آدرس این نام و مردمان آن صدها و هزاران مقاله و کتاب و نشریه نوشته و چاپ شده است. جاگزینی نام دیگری برای این کشور، نه تنها دردی را دوا نمیکند، بلکه بر مشکلات دولت و ملت می افزاید، افتراق قومی را دامن میزند و تفاهم ملی را خدشه دار میسازد .

^۷- انجنیر خلیل الله معروفی "افغان، افغانی، افغانستانی" بخش اول سایت فردا جولای ۲۰۰۴

درد کشور ما وجود نام آن نیست که با تغییر دادن آن علاجش ممکن گردد و فقر و تنگدستی و مرض و بیماری و جهل و بیسوادی، خرافه پسندی و تعصبات زبانی و قومی نابود گردد. سطح شعور اجتماعی و فرهنگی مردم ما به یکباره بالا برود و دموکراسی و عدالت اجتماعی، جانشین بی عدالتی ها و استبداد و خود سری ها شود. درد کشور ما را بایستی در سنتها و باورهای خرافی و آداب و رسوم قومی و محلی و تعصبات مذهبی و فقدان سواد یا بی سوادی و عدم دسترس به دانش و تخنیک معاصر دانست. تا زمانی که سطح آگاهی و شعور اجتماعی مردم ما نسبت به آنچه هست بالا نرود و از دانش و تخنیک معاصر بی بهره باشد، با تغییر نام کشور جامعه ما از فقر و بدبختی تاریخی که گریبانگیر ماست، نجات پیدا نخواهد کرد.

به هر حال انتی پشتونها یا "افغان ستیزها" حتماً متوجه خواهند بود که افغانها با همه خصلت های بدوی و قبیلوی خود بالاخره از سایر اقوام کشور پیش گام تر شدند و موفق به تأسیس دولت مستقلی در قندهار، جایی که افغانستان نامیده می شد، گردیدند و بعد با توسعه حاکمیت شان این نام بر تمام قلمروی اطلاق شد که از حکومت مرکزی فرمانبرداری میکردند. تلاش بخاطر تعویض نام کشور، تلاش بیهوده و ناکامی خواهد بود، چونکه این نام بر این کشور مفت و رایگان بدست نیامده و از سوی کسی و یا گروهی به "افغانها = پشتونها" اعطا نشده که هر وقت دل کسی بخواهد، عطای خود را پس بگیرد. افغان ها برای بقا و دوام آن قربانی های بیشمار داده اند و باز هم خواهند داد. (سه جنگ معروف افغان و انگلیس صرف برای بقا و سربلندی افغانستان در قرن نهم و بیستم صورت گرفت و چهارمین نبرد بر ضد تجاوز ابرقدرت شوروی تا اخراج قشون سرخ از کشور، گواه این ادعای ماست)، دشمنان وحدت ملی افغانستان باید این واقعیت را بپذیرند که یک قوم زنده و موثر در سرنوشت و شکل گیری این کشور حضور فعال دارند که به زعم "افغانستانی" نویسان، به نام "افغان" (= پشتون) یاد می شوند. این قوم تا زنده باشد از هویت ملی خویش به عنوان "افغان" دفاع می کنند و حاضرند جان بدهند ولی جانان را از دست ندهند. هیچ قدرتی هم نمیتواند که تا این قوم در این کشور زنده باشد، نام افغانستان را تغییر بدهد، مگر اینکه افغانستان را از نقشه جهان محو کند. این سرود تا هنوز در گوش فرزندان کوهسار افغان طنین انداز است که چندین دهه پیش از سوی یک نویسنده و متفکر افغان گفته شده بود:

خو چی دا مخکه آسمان وې خو چی دا جهان ودان وی
خو چی ژوند په دې جهان وی خو چی پاته یو افغان وی
تل به دا افغانستان وی



هرگاه خواننده محترم متمایل باشد که قسمتهای قبلی "افغانستان گلستان اقوام" و مطالب دیگر این نویسنده (ولی احمد نوری) را هم مطالعه کنند، با اجرای "کلیک" برعکس نویسنده، در صفحه مقالات میتوانند به فهرست "آرشیف" وی رهنمائی شوند!

افغانستان گلستان اقوام قسمت ۴۵ بخش اول

Walinouri_afghanistan_golestaan_aqwaam_۴۵_p۱.pdf